

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تذکرات کاربردی پایان سال

بحث در شرطیت بلوغ در متعاقدين تمام شد و بحث مفصلش را ملاحظه فرمودید که بسیار بحث نافع و کاربردی است و انتظار می‌رود که آقایان این بحث را به دقت خودشان بررسی کنند و در آن اظهار نظر کنند.

(1) یکی از برنامه‌هایی که برای تعطیلات باید داشته باشید در بحث اصول هم خدمت آقایان عرض کردم که يك مروري بر مباحث گذشته است، اولاً مرور کنید و ثانیاً خودتان هم در مباحث اظهار نظر کنید، بالأخره این مدتی که ما بحث می‌کردیم که آیا بلوغ شرطیت دارد یا نه؟ ببینید به چه نظری رسیدید.

(2) یکی از کارهایی که آقایان باید انجام بدهند این است که بعضی از این ضوابط و عناوینی که در روایات وجود دارد، کاری کنید که اینها ملکه‌ی ذهن‌تان شود، تا يك جا رفع القلم عن الصبي می‌آید برایتان روشن باشد که معنایش چیست؟ یا عمد الصبي خطؤ که می‌آید روشن باشد که به چه معناست؟ اینجا بحث‌های مفصلی شد، نه تنها در بحث معاملات مورد استفاده است بلکه در تمام ابواب فقه مفید است، شما می‌رسید در حج، آیا صبي می‌تواند نیابت کند یا نه؟ خیلی جاها هست که این بحث مورد استفاده است و ادله‌اش همین است، فقهای گذشته‌ی ما (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین)، یکی از خصوصیات که داشتند که متأسفانه الآن خیلی کم است، این بود که هر فرعی را يك اجمالی از دلیلش را استحضار داشتند، هر فرعی و هر مسئله‌ای يك اجمالی از دلیلش در ذهن‌شان بود. الآن وقتی مطرح می‌شود که آیا بیع صبي باطل است یا خیر؟ هم شما باید خودتان به يك نظری برسید و هم اجمالی از ادله را باید داشته باشید و در ذهن شریف‌تان باشد. بنابراین در تابستان حتماً این مباحث را به این نحوی که من عرض کردم دنبال کنید.

(3) بعضی آقایان فرمودند که يك سیر مطالعاتی فقهی داده شود، ولو الآن يك برنامه اجمالی در ذهنم هست ولی مناسب دیدم که دقیق‌تر تأمل شود و بعد ان شاء الله ما هم در فقه و هم در اصول يك سیر مطالعاتی را بیان خواهیم کرد، اجمالی که عرض کردم این است که کسانی که در مباحث اجتهادی کار می‌کنند، همیشه يك کتاب باید به عنوان کتاب مطالعاتی کنارشان باشد، مثلاً مستند مرحوم نراقی را از اول تا آخر دوره کنید، 20 جلد است و فوائد زیادی دارد، این را در کنارشان بگذارید، یعنی شما هر برنامه، هر کار و هر چیزی دارید بنا بگذارید روزی نیم ساعت فقط این را مطالعه کنید، این نیم ساعت گاهی دو صفحه می‌شود، گاهی پنج صفحه می‌شود، گاهی کمتر و یا بیشتر می‌شود. اگر طبق برنامه پیش بروید بعد از يك سال می‌بینید يك دوره مستند را تمام کردید، مستند که تمام شد باز يك کتاب قوی‌تر هست؛ چون مستند يك مقدار در استدلالات آسان‌تر است، حقائق الناضره را يك دوره ببینید، حقائق که تمام شد جواهر را يك دوره ببینید، جواهر که تمام شد التفتیح مرحوم خوئی را يك دوره ببینید. تفصیل الشریعه مرحوم والد ما که هم آراء امام و هم آراء مرحوم آقای خوئی و بزرگان عصر مثل مرحوم آقای شاهرودی و مرحوم آقای حکیم در آن مطرح شده را مطالعه کنید. اگر این دوره‌ها مستند، حقائق، جواهر، تنقیح، مستمسک، تفصیل الشریعه جزء برنامه‌های مطالعاتی‌تان قرار بدهید، يك ذهن فقهی عمیقی پیدا می‌کنید، کما اینکه در باب احادیث من مکرر گفتم باید در حوزه يك

کاري بشود که هر طلبه‌اي يك دوره کافي را از اول تا آخر بخواند، حالا نه پيش استاد ولي خودش يك دوره به عنوان دوره مطالعاتي داشته باشد، اين هم بايد جزء برنامه‌هاي علمي آقايان باشد.

در اين سير مطالعاتي بعضي از جاها هست که خيلي بحث‌هاي چالش‌دار مشکل قوي وجود دارد که اينها را جدا کنيم، مثلاً بحث فروع علم اجمالي را جدا کنيد. در معاملات بحث‌هاي مهمش را جدا کنيد، در مکاسب محرّمه بحث‌هاي مهمش را جدا کنيد، هر جا که مي‌بينيد آراء خيلي متشتت است و ادله خيلي متکثر است، مباحث خيلي مفصل است آن را جدا کنيد که يك دوره‌ي ديگر اينها را عميق‌تر و مفصل‌تر کار کنيد، آن وقت در سير مطالعاتي‌تان روش اجتهادي اين فقها را درست متوجه مي‌شويد، نحوه‌ي ورود و خروج در مباحث را متوجه مي‌شويد.

يکي از آقايان مي‌فرمودند که اين استفتاءاتي که گاهي خدمت مراجع بزرگوار داده مي‌شود چه راهي را طي مي‌کنند تا به اينها جواب بدهند، اين خيلي سؤال خوبي است يعني اصلاً واقعاً بايد در پايان هر سالي پنج تا ده تا سؤال را استاد نسبت به درس‌هايي که گذشته - اما با يك تبيري - داده شود و آقايان فضلاً در آن مسائل اظهار نظر کنند ببينيم مي‌توانند اظهار نظر کنند، به اين حد رسيدند که همه ابعاد مسئله را در نظر بگيرند يا نه؟ اين کارها ان شاء الله بايد رفته رفته در حوزه شکل بگيرد و از اين ابهام و اجمال و سردرگمي و مشخص نبودن نتيجه و اينکه آدم به کجا مي‌خواهد برسد انسان بيرون بيايد.

4) در آن بحث گذشته عرض کردم الان بايد بنشينيد تکليف سال آینده تان را روشن کنيد، نگاه کنيد تا حالا چند سال درس خارج خوانيد، چه مقدار از مباحث اصول را گذرانيد و چه مقدار باقي مانده؟ چه مقدار از مباحث فقه گذرانيد و چه مقدار را لازم است بگذرانيد، مشخص و معين کنيد و يك پيش مطالعه‌اي بر آن داشته باشيد.

در اصول ولو ما رسیده بوديم به اقل و اکثر ارتباطي يك بحث خيلي مفصلي در اقل و اکثر کرديم، به تنبيهاتش رسيديم و چون تنبيهاتش قاعده‌ي ميسور دارد و بعد هم خاتمه‌ي در شرايط اصول قاعده‌ي لاضرر دارد با آقايان مشورت شد که ما سال آینده را از اول استصحاب شروع کنيم و اين قاعده ميسور و لاضرر را در بعضي از اين ماه رمضان‌ها ان شاء الله موفق شويم.

علي کل حال اينها را براي خودتان مشخص کنيد، ببينيد چرا يك اديب، اديب مي‌شود؟ چون اين هر روز با کتب شعر ارتباط دارد، هم ذوق شعري دارد، شما از ادبا سؤال کنيد که چطور شد اديب و شاعر شديد؟ مي‌گويند هر روز نيم ساعت يك کتاب شعري خوانديم، آرام آرام اين در ذهن‌مان مرتکز شده و مرکوز شده، فقه هم همينطور است بلکه قابل مقايسه با آن نيست. فقه را بايد هر روز انسان نيم ساعت تا يك ساعت يك بحث‌هاي استدلالي را ببيند، اينکه بگوئيم سه ماه تابستان برويم سراغ کار خودمان و بعد از سال آینده دوباره ببينيم، اين فايده‌اي ندارد و اين گذشته هم از بين مي‌رود، لذا حتماً اين برنامه‌اي که به نحو اجمال عرض کردم و اين سير مطالعاتي را آقايان داشته باشيد.

«نکته اخلاقي»

روايتي که مي‌خواهم بخوانم از وجود مبارک پيامبر(ص) در تحف العقول وارد شده؛ در مورد صفت عاقل و صفت جاهل، مسئله‌ي تعقل در زندگي بسيار بسيار مهم است و ما طلبه‌ها غير از اينکه لون علمي و لون اخلاقي و معنوي بايد داشته باشيم قبل از اين دو تا به نظر من آنچه خيلي مهم است که اين جهات علمي و جهات معنوي را هم به آن يك حرکت و يك رشدي مي‌دهد اين جهات عقل و تعقل است، گاهي اوقات من شنيدم در خدمت بزرگان وقتي مي‌خواهند از يك بزرگي تعريف کنند مي‌گويند بسيار آدم عاقلي بود، اين را حتّي مقدّم بر مسائل علمي و تقوايي و عبادي و ... ذکر مي‌کنند و اين مي‌طلبد که ما ببينيم شاخصه‌هاي عقل چيست؟ کدام يك از اينها را ما داريم يا نداريم. در اين روايت پيامبر(صلوات الله عليه) ده معيار براي عاقل ذکر مي‌کند؛

«وَالْعَقْلُ يُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعْدَاءَ وَ يَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ وَ صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْهِ وَ يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَتَوَاضَعَ لِمَنْ هُوَ

دُونَهُ وَ يُسَابِقُ مَنْ فَوْقَهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا تَكَلَّمَ فَغَنِمَ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا سَكَتَ فَسَلِمَ وَ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ اسْتَعَصَمَ بِاللَّهِ وَ أَمْسَكَ يَدَهُ وَ لِسَانَهُ وَ إِذَا رَأَى فَضِيلَةً انْتَهَزَ بِهَا «1» لَا يُفَارِقُهُ الْحَيَاءُ وَ لَا يَبْدُو مِنْهُ الْحِرْصُ فَنِلَكَ عَشْرُ خِصَالٍ يُعْرِفُ بِهَا الْعَاقِلُ» [1]

(1) «أن يحلم عمن جهل عليه» نسبت به این کسی که نسبت به او جاهل است بردبار باشد، اگر کسی آمد به يك آدم عاقل ناسزا گفت و اهانتی کرد، يك حرف بی‌ربطی به او زد این حلم داشته باشد و بردبار باشد. شنیدم که گفته‌اند مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) داشتند در همین خیابان صفائیه به طرف منزلشان حرکت می‌کردند که يك موتوری به ایشان می‌زند و آن موتوری شروع می‌کند به اهانت کردن که راه رفتن هم بلد نیستی؟! بعد آن شخص می‌گوید باید دعا کنیم خدا هدایت کند، مرحوم علامه خیلی از او تشکر می‌کند می‌گوید عجب دعای خوبی کردی، ان شاء الله خدا من را هدایت کند، این حلم در مقابل جاهل است.

مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه)، يك وقتی در زمان شاه همین ساواک قم ایشان را خواسته بود، ایشان فرمودند ما رفتیم آنجا و رئیس ساواک گفت شما چرا از آقای خمینی اینقدر حمایت می‌کنید؟ و مطالبی در این زمینه گفت و فرمودند من فقط داشتم می‌شنیدم، به امام و من اهانت کرد، به حوزه و روحانیت، آخرش رئیس ساواک گفت بهترین چیزی که می‌توانم بگویم این است که خدا هدایت کند، ایشان گفت من هم گفتم در آداب دعا این است که دعا عمومی باشد، خدا همه را هدایت کند.

این نحوه البته خیلی سخت است که به آدم يك اهانتی بکنند، مخصوصاً آدم تخیل به این داشته باشد که مراتبی از علم هم دارد، در يك جلسه‌ای به آدم بگویند بی‌سواد، عقل این است که انسان در مقابل جاهل حلیم باشد.

(2) «و يتجاوز عمن ظلمه» اگر يك کسی ظلم به او کرد، غیبتش را کرده، حقش را خورده، حالا آمد به او گفت ببخشید، یا اگر آن را هم نگفت، این خودش گفت من با خدا معامله می‌کنم و او را می‌بخشم، از ظالم به خودش تجاوز کند و بگذرد.

(3) «و يتواضع لمن هو دونه» نسبت به کسی که مادون خودش است تکبر نداشته باشد، تواضع داشته باشد.

(4) «و يسابق من فوقه فی طلب البر» با کسی که مافوق خودش است مسابقه بگذارد در طلب نیکی. دنبال این باشد که کارهای خوب این از کارهای خوب مافوقش به مراتب بیشتر بشود.

اینها عقل است، ما دنبال این هستیم که مافوق خودمان را بگوئیم، يك کسی که از ما زحمت بیشتری کشیده، تلاش بیشتری در مسائل علمی کشیده، کتابی نوشته و این کتاب می‌آید دست من و امثال من قرار می‌گیرد، حالا يك کسی که ده بیست سال مقدم بر ما در حوزه بوده، با يك بی‌اعتنایی بگوئیم این ارزشی ندارد! افراد را خرد می‌کنیم، نمی‌توانیم تحمل کنیم کسی مافوق خودمان باشد، این اصلاً برخلاف عقل است، عقل می‌گوید اگر او يك کتاب خوبی نوشت، شما ببینید که این چکار کرده؟ زحمت زیادی کشیده، شما هم زحمت زیادی بکش و از خدا بخواه ابواب علم را برایت بیشتر باز کند، همانطوری که برای او باز کرده، برو از او تقدیر کن، در يك جمعی هم که او نیست از او تقدیر کن، نه اینکه آدم فقط در حضورش تقدیر کند که ظاهرسازی شود، متأسفانه این هم يك مقداری از آفات ما و مشکلاتی است که در حوزه‌ی ما وجود دارد، آن وقت این گونه موارد انسان را متوقف می‌کند، ذهن انسان را نمی‌گذارد که يك ذهن فعالی بشود، آدم می‌گوید این چیزی نیست همه چیز خود من هستم، من هم که در این مرحله هستم بس است! دیگر انسان رشد نمی‌کند، باید همیشه مافوقی را برای خودمان تصویر کنیم، اگر هم مافوقی نیست بگوئیم فوق من افرادی هستند که من خبر ندارم، البته این اختصاص به مسائل علمی ندارد، در عبادات هم همینطور است، در عبادات که تأکید شده، علما زیاد گفته‌اند که «ولا تكتثروا من العمل» فکر نکنید حالا هزار رکعت نماز در يك شب خواندید کار زیادی کردید. افرادی هستند اینقدر نماز می‌خوانند که ما خبر نداریم، شب‌ها تا صبح شب‌زنده داری می‌کنند، بیدارند و تهجد می‌کنند، حالا ما ده دقیقه به اذان بلند شدیم بگوئیم آسمان در جلوی ما تعظیم کند؟ باید مافوق خودمان را همیشه بدانیم افرادی

هستند در علم، تقوا، سیاست، سلامت نفس، يك وقت اين آدم مي‌گويد من هيچ كسي را به خوبي خودم سراغ ندارم، اين بدترين بدئي است كه انسان اين فكر را مي‌كند و اين مسئله در روايت هم خيلي تأكيد شده كه هميشه ديگران را از خودتان برتر بدانيد، نگاه نكنيد به كسي كه لباس روحانيت ندارد، ممكن است كسي كه لباس ندارد به مراتب از ما بهتر باشد، اين احتمال را بدهيم.

(5) «إذا أراد أن يتكلم تدبر» وقتي مي‌خواهد حرف بزند فكر كند، «فإن كان خيراً» اگر مي‌بيند حرف خوبي است «تكلم فغنم، و إن كان شراً سكت فسلم» اگرديد حرف بدئي است ساكت بنشين.

(6) «و إذا عرضت له فتنة» اگر يك فتنه‌اي به جامعه آمد، يا يك فتنه‌اي گريبان اين را گرفت، مشكلي برايش به وجود آمد، فتنه‌اي حادث شد، «استعصم بالله و أمسك يده و لسانه» به خدا پناه ببرد و دست و زبان خودش را كنترل كند، اين خيلي حرف عجيبي است. در فتنه آدم بايد به خدا پناه ببرد، مبدا بلا فاصله حبّ و بغض‌هاي شخصي، حب و بغض‌هاي گروه‌ي، سياسي آدم را ببندازد به يك طرف غير صحيح، بايد انسان به خدا پناه ببرد، آدم عاقل وقتي يك فتنه‌اي واقع مي‌شود، حالا فتنه هم مراتب دارد، به خدا پناه مي‌برد و تا مي‌تواند حرف نمي‌زند مگر در جايي كه لازم باشد. امسك يده يعني كاري انجام نمي‌دهد! نه اينكه دست ظاهري‌اش را نگه دارد.

(7) «و إذا رأى فضيلة» وقتي فضيلتي را ببيند غنيمت مي‌شمارد و مي‌گويد برويم دنبال تحصيل اين فضيلت، برويم دنبال تحصيل اين مكرمت اخلاقي.

(8) «لا يفارقه الحياء» اين خيلي مهم است، هيچ وقت حيا را از دست نمي‌دهد. مسئله حياي در كلام: يك بزرگي يك جا نشسته كسي سؤالي مي‌كند از من كه نسبت به او سنّم در حكم بچه‌ي اوست، اگر حيا داشته باشم بايد بگويم با وجود اينكه ايشان نشستند درست نيست جواب بدهم، حالا ما درست عكس اين عمل مي‌كنيم، سؤال از اوست و من جواب مي‌دهم! اين مي‌شود بي‌حيايي. يك بزرگي به آدم يك نصيحتي مي‌كند، حيا اين است كه انسان سرش را پائين ببندازد تشكر كند ولو آن حرفي هم كه مي‌زند تطبيق بر اين شخص نكند، او يك اشكالي به اين آدم مي‌كند اما بي‌حيايي اين است كه بگويد خير من اين عيب را ندارم و تو بي‌خود مي‌گوئي من اين عيب را دارم، بالاترش اين است كه آدم بگويد تو خودت اين عيب را داري، آدم انباشت كند اشكالات را، تهذيب نفس همين است كه اگر يك عيبي در انسان نيست و كسي هم آمد گفت هست، شما بگوئيد ان شاء الله برطرف مي‌كنم.

در مجالسي كه چند نفر نشستند، اگر سؤال كنيم عاقلشان كيست؟ عاقلشان آن است كه كمتر حرف مي‌زند. من بودم در مجالسي كه علماي بزرگ نشستند، يك وقت يك فرع فقهي مطرح مي‌شود، اما وقتي آن نيست همه‌شان ساكت هستند، آنكه مبادرت به كلام مي‌كند، آدم احساس مي‌كند كه يك مقدار و يك درجه اي نازلتر از ديگران است. در جايي كه بزرگي حرف مي‌زند ما حرف نزنيم، بالأخره حياء در كلام، حياء در نگاه، حياء در امور ديگر، يعني آدم عاقل آنست كه حيا را در زندگي‌اش رعايت مي‌كند، اگر رعايت كرد با كسي مشكل پيدا نمي‌كند اما اگر حيا را رعايت نكنيم صدها مشكل پيدا مي‌كنيم.

(9) «و لا يبدوا منه الحرص» آدم عاقل اين است كه در زندگي قانع باشد، خانه‌اي كه دارد قانع باشد، رزقي كه خدا به او داده قانع باشد، خانواده، زندگي، اعتباري كه دارد قانع باشد، واقعاً انسان هميشه بايد بگويد خدايا اين همه به من نعمت دادې كه من قابل يكي از اينها نيستم، من كجا و دين تو كجا كه من بخوام مبيّن دين تو شوم. به من اين نعمت را دادې، دست من را گرفتي و وارد اين مرحله كردي، اما من قابليت اين نعمت تو را ندارم. شاكراً باشيم، ولع و حرص انسان را نابود مي‌كند و از بين مي‌برد، حرص نسبت به مقام، مال، شهرت، اين حرص‌هايي كه انسان را واقعاً بيچاره مي‌كند. آدم عاقل آن است كه حريص نيست، آدمي كه حريص است هميشه اضطراب دارد، به او خبر مي‌دهند كه رفيقت امروز امام جمعه شد ناراحت مي‌شود مي‌گويد عجب او از من جلو زد؟! امروز مي‌گويند رفيقت شد رئيس كذا، ناراحت مي‌شود. اينها را بايد در خودمان ببينيم علامتش

چیست؟ می‌گوییم من حریص نیستم، وقتی می‌گویند فلانی یک خانه کذا دارد در من هیچ تغییری بوجود نمی‌آید؟ اگر تغییر به وجود آمد بدانم من هم حریص هستم، اما اگر گفتم خدایا شکر خدا یک چنین نعمتی را به او داد، این هم آخرین صفت است.

سعی کنیم واقعاً عقل را در زندگی‌مان حاکم کنیم. از همه‌ی آقایان التماس دعا داریم. سال آینده همین ساعت اگر زنده باشیم دنبال‌ه‌ی بحث معاملات، بحث‌های مهمی است که به لطف خدا خواهیم داشت.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ج 1 (جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، 1404 / 1363 ق.)، صص 28 و 29.